

جهانی شدن؛ مصادق‌ها و برداشت‌ها

حسین سلیمی*

چکیده:

جهانی شدن یکی از جدیدترین مفاهیم دنیای مدرن است که در عصر حاضر نشانگر مسیر حرکت جهان در آینده می‌باشد. این مفهوم که مورد مجادله اندیشمندان پیرو نحله‌های فکری گوناگون قرار گرفته، برداشت‌ها و تعابیر مختلفی را در عرصه رشته‌های گوناگون علوم انسانی موجب شده است. در این مقاله تلاش خواهد شد تا ضمن اشاره به مصادیق جهانی شدن، آرای برخی از متفکرانی که نظریات آنها به نسبت سایرین کمتر مورد تدقیق قرار گرفته است، بررسی و تبیین گردد.

کلید واژه‌ها: جهانی‌سازی، جهانی شدن، دمکراسی، لیبرالیسم، ناسیونالیسم،

نئومارکسیسم

مقدمه و طرح مسأله

امانوئل کانت در کتاب صلح دائمی^۱، جهانی را تصور و پیشنهاد می‌کرد که در آن تمام دولت‌ها به‌طور داوطلبانه به عضویت و تبعیت از دولتی جهانی تن داده و با پیروی از نظام یکپارچه اقتصادی و مبادله آزاد کالا، سلاح‌ها را کنار گذاشته و تمام شرایط و ابزارهای مخاصمه را به دور انداخته‌اند. اما کارل مارکس در همان دوره تاریخی، پیش‌بینی می‌کرد که سرمایه‌داری مرزهای اروپا را پشت سر گذاشته و مبدل به نظامی جهانی می‌شود و در نهایت به برخورد درونی قدرت‌های سرمایه‌داری، قیام پرولتاریا در مرکز و فروپاشی این نظام منتهی خواهد شد. در سرآغاز قرن بیست و یکم میلادی، شاهد آنیم که مفهوم جهانی شدن به موضوع روز و رایج علوم انسانی و اجتماعی مبدل شده و مباحث شناخت‌شناسی، اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی را متأثر از خود ساخته است. حال سؤال این است که آیا جهانی شدن به‌گونه قرن بیست و یکمی، نشانه تحقق آرمان موردنظر کانت است یا گویای تحقق پیش‌بینی ماتریالیسم تاریخی مارکس؟ و یا اینکه پدیده‌ای است که هر دو نگاه تاریخ‌ساز مذکور را به کنار گذاشته و پنجره‌ای جدید در زندگی بشر می‌گشاید؟ این سؤالات به‌گونه بسیار وسیع و گسترده‌ای در ادبیات امروز جهان مطرح است و هر متفکری با مشرب فکری خاص خود به آن پاسخ می‌گوید. بدین سبب در جست‌وجوی معنای جهانی شدن، با تعاریف، برداشت‌ها و رهیافت‌های کاملاً متفاوتی مواجه می‌شویم که هر یک از منظری و با مفاهیم مختلفی به سراغ آن رفته‌اند. طیف وسیعی از نظرات گوناگونی که پیرامون جهانی شدن وجود دارد، سؤال دیگری را مطرح می‌سازد که آیا جهانی شدن صرفاً یک اندیشه، یک انگاره، یک طرح یا یک شیوه نگرش به مسائل جهانی است؟ و یا پدیده‌ای است که در واقعیت جهان امروز خود را باز می‌نماید و متفکران مختلف را ناگزیر از واکنش نشان دادن و تلاش برای فهم و ادراک خود کرده است؟

با توجه به اینکه نظرات رایج متفکران برجسته‌ای چون گیدنز، آلبرو، رابرتسون، فدرستون در کتابی از نگارنده و منابع مختلف بررسی شده است، لذا در این مقاله تلاش می‌شود تا ضمن اشاره به مصادیق جهانی شدن و آرای برخی از همین متفکران، اندیشه و نظر عده‌ای دیگر که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند نیز مطرح می‌شود.

شاخص‌های جهانی شدن

مروری گذرا بر بسیاری از کتب و مقالات نگاشته شده درباره جهانی شدن، نشانگر این است که پدیده‌هایی در دنیای امروز پای به عرصه وجود گذارده‌اند که مکاتب فکری مختلف آنها را مصادیق و یا تجلی جهانی شدن می‌دانند و در وجود آنها تردید نمی‌کنند، اگرچه در برداشت و تحلیل و تبیین نظری آنها با هم اختلاف نظر دارند. به‌طور مثال اولریش بک^۱ در کتاب "جهانی شدن چیست؟" چند تحول انقلاب‌گونه را زمینه‌ساز جهانی شدن می‌داند: گسترش کمپانی‌های فراملی که سرمایه‌گذاری و کار را به پدیده‌ای جهانی و فراتر از مرزهای ملی بدل کرده‌اند، نسل جدید کامپیوترها که امکان مبادله آزاد خدمات، کالا و اندیشه‌ها را فراهم ساخته‌اند و نیازهای جدیدی که فراتر از دولت‌های ملی پدید آمده و فراتر از حوزه اقتدار آنها برآورده می‌شوند. (۱) از نظری، علی‌رغم دیدگاه‌ها و حتی ایدئولوژی‌های مختلفی که در مورد جهانی شدن وجود دارد، مواد و فرایندهای خاصی هستند که در عرصه واقعیت چهره خود را نشان می‌دهند و متفکران را به اندیشه و آمی دارند، این مواد و فرایندها همان دلایلی هستند که بازگشت از وضعیت جهانی را غیرممکن می‌سازند. آنها عبارتند از:

- ۱- گسترش جغرافیایی و چگالی تجارت جهانی به همراه شبکه‌های جهانی بازارهای پولی و رشد روزافزون قدرت شرکت‌های فراملی
- ۲- تحقق انقلاب در فناوری اطلاعات و ارتباطات
- ۳- تقاضای جهانی برای حقوق بشر و اصول دموکراسی
- ۴- جریان عمومی ذهنی که توسط صنایع فرهنگ جهانی به راه انداخته شده است.
- ۵- ضرورت‌گریزناپذیر امور فراملی و چند مرکزی در سیاست جهانی که در آن بازیگران فراملی مثل شرکت‌های چند ملیتی، بازیگران غیردولتی و سازمان ملل متحد قدرت بیشتری در مقابل شمار روزافزون دولت‌ها می‌یابند.
- ۶- مسأله فقر جهانی
- ۷- مسأله نابودی محیط زیست جهانی
- ۸- تعارض میان فرهنگ‌ها (۲)

هر چند اولریش بک نگاهی منتقدانه به جهانی شدن دارد، ولی درک او از پدیده‌هایی که مفهوم جهانی شدن از آنها برداشت شده تا حدود زیادی با متفکران دیگر، یکسان است. به عنوان نمونه، در مرکزی که در پاییز سال ۲۰۰۰ میلادی در مدرسه تحقیقات اجتماعی و سیاسی عمومی دانشگاه UCLA تحت عنوان "مرکز جهانی شدن و تحقیقات سیاسی"^۱ تأسیس شده است نیز برداشت مشابهی وجود دارد.

آلن و اسکات، مدیران این مرکز، معتقدند که جهانی شدن چالشی جدید برای دانشمندان است که در ۵ حوزه اصلی خود را نشان می‌دهد:

۱- سازمان و ساختار اقتصاد جهانی در قالب سرمایه‌گذاری، تجارت، فناوری صنعتی، الگوهای اشتغال و کنش متقابل اقتصادهای محلی و جهانی
 ۲- فرایندهای مهاجرت و تحرک اجتماعی در عرصه جهانی که در سیاست‌های اجتماعی بسیار مهم است.

۳- نظام‌های بیانی فرهنگی و تعارضات فرهنگی که در مبادله محصولات فرهنگی مهم است.
 ۴- محیط زیست طبیعی که در عرصه جهانی ساخته شده و یک هشدار جهانی را برای آلودگی هوا و آب به وجود آورده است.

۵- ساختارهای حکومتی و حقوقی که در سطوح جهانی، چند ملیتی، ملی و محلی به سوی الگوهای واحد حرکت می‌کنند. (۳)

بنابراین مشاهده می‌کنیم که این تقسیم‌بندی به‌رغم تفاوت‌های موجود، مضامینی نزدیک به تقسیم‌بندی و جمع‌بندی اولریش بک دارد. براساس تحقیقات این مرکز، جهانی شدن به افزایش جریان سرمایه، کارگر، اندیشه، آگاهی‌ها و مهارت‌های تکنولوژی و خدمات و محصولات میان ملت‌ها می‌انجامد و تمامی حوزه‌های اشتغال، توسعه اقتصادی، نهادهای سیاسی و رفاه اجتماعی را به شدت تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. (۴)

شبهات میان نتیجه‌گیری‌های دو تفکر مختلف درباره جهانی شدن، گویای آن است که این پدیده بزرگ و تاریخ‌ساز، تنها ذهنیت گروهی از روشنفکران جدید نیست، بلکه فرایندی

گریزناپذیر است که تمامی ابعاد زندگی اجتماعی بشر را تحت تأثیر قرار داده است و به همین دلیل اندیشمندان مختلف ناگزیر از پرداختن به آن شده‌اند. البته از نظر عده‌ای، جهانی شدن یک پدیده یکپارچه است که آن را نمی‌توان به شاخص‌های گوناگون تجزیه کرد. اما حتی این عده نیز ابعاد مختلف و تجلیات متفاوت آن را مورد توجه قرار می‌دهند. در نتیجه، می‌توان گفت که پنج جریان عمده در جهان امروز وجود دارند که مظاهر و یا مصادیق اصلی جهانی شدن هستند؛ صرف‌نظر از اینکه چه برداشتی از آنها بکنیم و تا چه میزان آنها را تأیید یا رد نمائیم. این پنج جریان عبارت‌اند از:

۱- **جهانی شدن اقتصاد:** بی‌گمان در آغاز قرن بیست‌ویکم، تمام پدیده‌های اقتصادی ابعادی جهانی یافته‌اند. پول، تجارت، سرمایه و بازار کار همگی به امور جهانی بدل شده‌اند که دیگر نمی‌توان تنها در چارچوب اقتدار دولت‌های ملی و در درون مرزهای کشورها آنها را مورد بررسی و شناخت قرار داد. وجود سازمان تجارت جهانی^۱ که تا پایان دومین سال قرن بیست‌ویکم ۱۴۴ کشور دنیا به آن پیوسته‌اند، مهمترین جلوه جهانی شدن اقتصاد است. برآوردها نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۰۵ میلادی بیش از ۹۵٪ مبادلات اقتصادی و تجاری عالم، در چارچوب سازمان تجارت جهانی اتفاق خواهد افتاد و این به معنی تغییر ماهیت اقتصاد در اثر پدیده جهانی شدن است. (۵)

۲- **جهانی شدن ارتباطات و اطلاعات:** رشد روزافزون شبکه‌های ماهواره‌ای، رادیویی و تلویزیونی و نیز گسترش سریع اینترنت و شبکه‌های اطلاعاتی جهانی سبب شده است تا ماهیت دانش، اطلاعات و حتی جایگاه انسانی که در معرض این حجم عظیم اطلاعات و محصولات فرهنگی قرار می‌گیرد، متحول شود. سازمان یونسکو به این دلیل معتقد است که تا پایان نخستین دهه از قرن بیست‌ویکم، استفاده از کامپیوتر به یکی از شاخص‌های باسوادی بدل خواهد شد و دستیابی به هرگونه اطلاعات ظرف مدت چند ثانیه، امکان حضور تمامی افراد بشر در پهنه دانش جهانی را افزایش خواهد داد. براساس برآوردها و پیش‌بینی‌ها، تا آن زمان بیش از ۵۰٪ مردم جهان به محصولات این شبکه‌های جهانی دسترسی خواهند داشت. (۶)

۳- گرایش جهانی به حقوق بشر و الگوهای مشابه حکومتی و حقوقی: علی‌رغم تمام انتقاداتی که به برداشت‌های غربی از حقوق بشر و نتایج سیاسی و حقوقی آن می‌شود، امروزه حقوق بشر به یک رژیم بین‌المللی بدل شده است که حتی مخالفان و منتقدان آن، تا حدود زیادی خود را پایبند آن دانسته و نظام‌های حقوقی و حکومتی خود را منطبق بر آن معرفی می‌کنند. این امر مجموعه‌ای از اصول لازم‌الاجرا را نمایان می‌سازد که در عرصه جهانی ظهور و بروز می‌یابند. (۷)

۴- جهانی شدن فرهنگ: شاید بتوان گفت که این عنوان بیشترین دغدغه و مشغله ذهنی تمامی صاحب‌نظران مکاتب مختلف فکری است. البته گروهی از صاحب‌نظران، جهانی شدن رسانه‌ها و اطلاعات و یا جهانی شدن اندیشه حقوق بشری را که پایه و مبنای جهانی شدن الگوهای حکومتی و تفکر سیاسی است، را جلوه‌هایی از "جهانی شدن فرهنگ" می‌دانند. اما برخی از اندیشمندان، مصادیق و جوهرهای متفاوتی برای فرهنگ قائل‌اند. متفکران نئولیبرال، مدرنیسم و بنیاد فرهنگی لیبرال - دمکراسی را جوهر فرهنگ جهانی شده می‌دانند. صاحب‌نظران نئومارکسیست نیز جایگاهی ویژه برای فرهنگ قائل‌اند و آن را مهمترین آوردگاه سرمایه‌داری جدید می‌دانند که هم نقطه قوت سرمایه‌داری جهانی و بازتولید کننده حیات سیاسی - اجتماعی آن است و هم جایی است که می‌تواند فروپاشی آن را به بار آورد. به هر حال، از عمده‌ترین سؤال‌های مطرح در حال حاضر این است که آیا با جهانی شدن فرهنگ، جایی برای فرهنگ‌های بومی و محلی باقی خواهد ماند؟ (۸)

امروزه به رغم تعابیر متفاوتی که از "جهانی شدن فرهنگ" می‌شود، درباره مصادیق آن نیز اشتراک نظرهایی وجود دارد. بهره‌برداری جهانی از محصولات هنری، امکان عرضه و استفاده جهانی از اندیشه‌ها، جهانی شدن تدریجی الگوهایی از قبیل لباس پوشیدن، غذا خوردن و رفتارهای اجتماعی، نگاه مشترک و ارزش‌های مشترکی که درباره انسان، حقوق و جایگاه او در جامعه جهانی مطرح می‌شود، برخی از مصادیق جهانی شدن فرهنگ هستند. اما به رغم وجود این ویژگی‌ها، کمتر کسی معتقد است که فرهنگ‌های بومی و محلی در این فرآیند نابود خواهند شد. حتی افراطی‌ترین نظریه پردازان هم به ابقاء و البته تغییر جایگاه آنها رأی می‌دهند.

۵- ظهور پدیده امنیت به هم پیوسته: پس از حمله عراق به کویت و تشکیل ائتلاف

بین‌المللی بر ضد آن و پس از حضور نیروهای بین‌المللی در بوسنی - هرزگوین و کوزوو که به تشکیل ائتلاف برای حمله به افغانستان و نیروهای القاعده و سقوط رژیم سیاسی طالبان در این کشور انجامید، معلوم شد که امنیت مفهوم و پدیده‌ای محصور در چارچوب مرزهای کشورها نیست و به امری جهانی بدل شده است. این را هم دولتمردان ایالات متحده و هم منتقدان سیاست‌های این کشور در عرصه جهانی مورد تأکید و تأیید قرار می‌دهند. امضاء پیمان همکاری امنیتی میان روسیه و ۱۹ کشور عضو پیمان ناتو موسوم به ۱۹+۱ در قالب اعلامیه رم، مفهوم امنیت جهانی را تحقق بیشتری بخشید. (۹)

بنابراین زندگی بشر در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی ابعادی جهانی یافته است. این یک ادعای تئوریک نیست بلکه خود را در قالب شاخص‌های پنج‌گانه مذکور نشان می‌دهد. در وجود این شاخص‌ها که همراه باهم پدیده جهانی شدن را متجلی می‌سازند، نمی‌توان تردید کرد. اما در مورد چگونگی وجود آنها، دلیل وجود آنها و نتایجی که برای جامعه بشری در پی خواهند داشت، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد که در قالب نظریه‌های مختلف ارائه می‌شود. علیرغم وجود نظریه‌های معروف و متعدد، در این مقاله تلاش شده که برخی منابع جدیدتر نیز در قالب تقسیم‌بندی‌های سنتی در این زمینه مورد بررسی قرار گیرد.

چند دیدگاه درباره جهانی شدن

الف) مخالفان جهانی شدن

بخش قابل توجهی از ادبیات موجود درباره جهانی شدن، به نوشته‌هایی اختصاص دارد که به‌رغم مشاهده شاخص‌ها و عوارض جهانی شدن در عرصه جوامع امروز بشری، نگاهی منتقدانه به آنها داشته و سعی در نشان دادن عوارض منفی و عواقب شوم این پدیده دارند. بیشتر این منتقدان را مارکسیست‌های جدید تشکیل می‌دهند. به‌عنوان نمونه، نظریه‌پردازان نظام جهانی و در صدر آنان امانوئل والرشتاین، از جمله کسانی هستند که جهان را به‌عنوان یک کل یکپارچه موردنظر و مطالعه قرار می‌دهند. از نظر والرشتاین جهان کلیتی اندام‌وار و به‌هم پیوسته است. این کلیت، نظام جهانی نام دارد که شناخت اجزاء آن به‌طور مستقل و مجزا امکان‌پذیر نیست. نظام جهانی حاصل ۵۰۰ سال رشد و نمو سرمایه‌داری است که در اروپا متولد شده است

و در حال حاضر سرتاسر دنیا و تمام تار و پود روابط اجتماعی را دربرگرفته است. از دیدگاه والرشتاین شناخت نظام جهانی با علوم اجتماعی کلاسیک و رایج ممکن نیست بلکه روش خاصی لازم دارد که جهان را به عنوان یک کل مورد مطالعه قرار داده و ساختارهای آن را در جریان تحول تاریخ درک کند. (۱۰)

از دیدگاه والرشتاین، فرآیند شکل‌گیری نظام جهانی از قرن شانزدهم میلادی آغاز شده و اکنون به اوج خود رسیده است. جوهره نظام جهانی سرمایه‌داری، در انباشت مستمر کالا براساس شیوه تولید سرمایه‌دارانه است که البته عوامل این نوع تولید، در تمام جهان پراکنده شده‌اند. نظام جهانی سرمایه‌داری به‌رغم تمام توانایی‌ها و کارآمدی خود، حاوی تضادهایی است که در نهایت به فروپاشی آن منجر خواهد شد. هرچه این نظام بیشتر جهانی می‌شود، تضادهای آن گسترده‌تر و عمیق‌تر شده و رو به زوال خواهد رفت. او در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی می‌نویسد:

نظام جهانی اینک در حال تحول است. دیگر زمان انباشت جزئی و دائم چرخه‌ها و روندها به سرآمده است. سال ۱۹۸۹ درها را به روی گذشته بست. اکنون شاید به قلمرو حقیقی عدم قطعیت پا گذاشته‌ایم. البته نظام جهانی به کارکرد خود ادامه خواهد داد و حتی خوب عمل خواهد کرد، دقیقاً به این خاطر نظام جهانی کارکرد خود را همانند ۵۰۰ سال گذشته در تلاش برای انباشت بی‌وقفه سرمایه ادامه خواهد داد که به زودی دیگر قادر نخواهد بود به این نحو عمل کند. سرمایه‌داری تاریخی مانند همه نظام‌های تاریخی نه به خاطر شکست‌هایش، بلکه به خاطر موفقیت‌هایش از میان خواهد رفت. خروج لنین، خروج ویلسون را نیز به دنبال خواهد داشت. (۱۱)

والرشتاین یک نئومارکسیست است، اما فرهنگ‌گرایی در اندیشه او چهره‌های بارزی دارد. او فرهنگ را مهمترین آوردگاه نظام جهانی سرمایه‌داری می‌داند که در حال حاضر موجودیت آن را قوام بخشیده و تضادهای درونی آن را مرتفع می‌کند. اما جهانی شدن فرهنگ به گونه‌ای دیالکتیکی، بحران نظام سرمایه‌داری را در آینده تشدید خواهد کرد.

این نگاه عمومی والرشتاین، در بسیاری از نوشته‌های مخالفان جهانی شدن یافت می‌شود. آنها معتقدند که گسترش تجارت جهانی به تضاد میان فقرا و اغنیا دامن خواهد زد. گسترش طلبی

قدرت‌های اقتدارگرا و تسلط‌طلب، سایر دولت‌ها را به واکنش و اخواهد داشت و شبکه‌های جهانی اطلاعات و ارتباطات که برای توجیه منافع سرمایه‌داری جهانی می‌کوشند، بالعکس با افزایش آگاهی و مقاومت در برابر خود مواجه خواهند شد. نمونه این نوع نگرش را در دیدگاه‌های مارک راپرت^۱ در کتاب "ایدئولوژی‌های جهانی شدن" می‌توان یافت. او براساس نگرش کارل مارکس، معتقد است که انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند اما نه براساس خواست و رضایت‌شان؛ بلکه جریان‌ها و سنت‌هایی وجود دارند که انسان‌ها آنها را برمی‌گزینند و سرنوشت خود را در درون آنها رقم می‌زنند. راپرت در این زمینه به نظریات کسانی چون سی‌یر^۲، وود^۳ و بارت^۴ اتکا می‌کند و معتقد است که بسیاری از نظریه‌هایی که امروزه مطرح هستند، در حقیقت توجیه‌های ایدئولوژیکی هستند که سرمایه‌داری جهانی و در رأس آنها ایالات متحده، برای تأمین منافع خود در قالب WTO و NAFTA به وجود آورده‌اند. (۱۲) امریکایی‌گرایی، فوردیسم و توجیه نظری سلطه جهانی آمریکا، یک ایدئولوژی ساخته شده برای تأمین این منافع است. راپرت جهانی شدن لیبرالیسم و گسترش اقتصاد و ایدئولوژی لیبرالیستی را نیز یک پروژه سلطه‌طلبانه می‌داند که برای تأمین منافع مراکز قدرت نظام سرمایه‌داری طراحی شده‌اند. (۱۳) ایجاد دموکراسی جهانی و گسترش ارزش‌های آن نیز یک ایدئولوژی برای توجیه منافع نظام سرمایه‌داری است. البته این قالب‌های ایدئولوژیک، به دلیل تضادهای درونی، نتیجه‌ای جز بن‌بست نخواهند داشت. (۱۴)

گاهی نیز مفهوم "فرهنگ توده‌ای" که برخاسته از نظریات مکتب فرانکفورت است، در این زمینه به کار گرفته می‌شود. "فرهنگ توده‌ای" نقطه مقابل "فرهنگ بومی" و "فرهنگ عامه" است. فرهنگ عامه تولید طبیعی اجتماع بشری و بازگوکننده خواسته‌های راستین جوامع انسانی است. درحالی‌که "فرهنگ توده‌ای" نتیجه کارکرد بنگاه‌های صنعتی فرهنگ‌سازی است که با گسستن پیوند انسان‌ها، آنها را به مصرف‌کنندگان منفعل محصولات "صنعت فرهنگ" بدل می‌سازد. "آمریکایی‌سازی" یکی از جلوه‌های اصلی فرهنگ توده‌ای در عرصه جهانی است.

1- Mark Rupert

2- Sayer

3- Wood

4- Barrett

البته تمامی مخالفان جهانی شدن مستقیماً به دیدگاه‌های مارکسیستی استناد نمی‌کنند، اما عملاً نتایج مشابهی با آنان به دست می‌آورند. جاشوا کارلینر^۱ نیز معتقد است که جهانی شدن فرایندی است که در نهایت به سود قدرت‌های بزرگ و شرکت‌های فراملی می‌انجامد. از دیدگاه او، در شرایط کنونی از صد اقتصاد بزرگ دنیا، پنجاه و یک اقتصاد باهم متحد شده‌اند. نسل قبلی وقتی می‌خواست چهره‌ای از جهان را نشان دهد، تصویری از فضا و سیاره را نشان می‌داد. ولی امروزه، نقشه یکپارچه اقتصادی کره زمین منظور نظر است. در شرایطی که دولت‌های جهان سومی درگیری‌های ناسیونالیستی و شبه فاشیستی داشته و تضعیف می‌شوند، قدرت‌های جهان صنعتی به دنبال جهانی سازی نئولیبرالیسم و اقتصاد خود می‌باشند. بحث بی‌پرچمی و بی‌دولتی انسان‌ها از همین جا بیرون می‌آید. به نوشته جاشوا کارلینر:

جهانی شدن که امروز ما شاهد آن هستیم، شتاب گرفتن جریان‌های تاریخی، سیاسی و اقتصادی است که به‌طور فزاینده‌ای با رشد سریع ارتباطات و تکنولوژی حمل و نقل، تضعیف دولت‌های ملی (به‌خصوص در جنوب) فقدان یا کم اثری نظام‌های دمکراتیک در حکومت جهانی و رشد و برتری ایدئولوژی اقتصادی نئولیبرالیسم همراه است. این در درجه اول به سود شرکت‌های فراملی و طبقات مصرف کننده در شمال است و در خدمت صنعتی شدن هرچه بیشتر ملت‌های شمال می‌باشد. (۱۵)

از دیدگاه او، جهانی سازی یک عکس‌العمل عمومی در جهان را از سوی ملت‌های جنوب در پی خواهد داشت.

نویسندگانی چون والدن بلو^۲ و آندره آکورنیا^۳ نیز در مقالاتی که در کنفرانس هزاره سازمان ملل ارائه شدند، برداشت‌های مشابهی از جهانی شدن ارائه دادند. بلو در مقاله‌ای تحت عنوان "تعارض و تقابل برای دنیای ناشده" می‌نویسد:

جهانی سازی همه ابعاد وجودی انسان را به اتم‌های فردی و معجزا بدل

1- Jashua Karliner

2- Walden bello

3- Anderea Cornia

می‌کند، وحدت و همبستگی اجتماعی را نابود می‌سازد، جامعه را از هم می‌پاشد و زندگی و هویت انسانی را از بین می‌برد. این جریانی است که برای سود بیشتر، انسان جدید را متمایز می‌کند. (۱۶)

این دیدگاه، یادآور نظریهٔ فرهنگ توده‌ای مکتب فرانکفورت است.

آندره آکورنیا نیز لیبرالیزه کردن و جهانی کردن را در واقع، گسترش فقر و نابرابری در جهان امروز می‌داند؛ فقر و نابرابری که خود را در قالب دانش و حقیقت نیز نشان می‌دهند. (۱۷) برخی از صاحب‌نظران آسیایی مانند جومو^۱ و شیامالا^۲ نیز به‌رغم تمایلات غیرمارکسیستی‌شان معتقدند که جهانی شدن در مقابل توسعه قرار دارد و عملاً جلو توسعه طبیعی کشورهای توسعه نیافته را سد کرده و آنها را به پاره‌های اقتصادهای صنعتی مبدل می‌سازد. (۱۸)

چنان‌که این مرور گذرا نشان داد، نظریه‌های مخالف با جهانی شدن به‌طور عمده یا به مارکسیست‌ها اختصاص دارد و یا به کسانی که برداشت‌های سنتی از توسعه و پیشرفت دارند. آنها نیز نظام جهانی سرمایه‌داری و مدل در حال گسترش سرمایه‌داری را موجب عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی هرچه بیشتر کشورهای جنوب می‌دانند.

شدیدترین و آتشین‌ترین مخالفت‌ها با جهانی شدن، به کسانی تعلق دارد که تظاهرات تند و گاه خونین آنها در مخالفت با نهادهای جهانی بسیار معروف و شناخته شده است. نمونه بارز این حوادث، در سیاتل و جنوا در هنگام برگزاری اجلاس‌های WTO و سران گروه ۸ در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ اتفاق افتاد که به کشته شدن چند نفر و زخمی و دستگیر شدن ده‌ها تن منجر شد. این گروه که به گروه ضد جهانی سازی^۳ معروفند عقاید و دیدگاه‌های خود را در مجموعه‌ای از انتشارات و در یک وب سایت اینترنتی بیان می‌کنند. آنان در حقیقت با استفاده از فضای جهانی شدن و ابزارهای جهانی مثل اینترنت، در پی فروگرفتن بنیاد جهانی شدن هستند. آنها یک گروه مارکسیست افراطی‌اند که معتقدند با مبارزه همه جانبه با مظاهر جهانی شدن، حتی با افزار خشونت‌آمیز می‌توانند تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری را تشدید کرده و این پروژه هولناک را

1- Jomo

2- Shyamala

3- Anti Globalist

به بن بست برسانند. از نظر این عده:

جهانی سازی یک برنامه جهانی با استفاده از تجهیزات مجازی، قوانین و سازمان های ملی و بین المللی است که نهادهایی برای بالا بردن سود و رفاه گروه اندکی از صاحبان قدرت و ثروت ایجاد می کند. سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و... ابزارهایی هستند که جهان را به محل سرمایه گذاری و سوداگری سرمایه داران تبدیل می کنند و یک استبداد جهانی به نفع سرمایه داری جهانی به وجود می آورند. (۱۹)

از نظر آنها، شبکه اطلاعات جهانی در حقیقت برای حمایت از تجارت جهانی و سوداگری سرمایه داران درست شده که می تواند باعث آگاهی جهانی از مسائل اجتماعی و زیست محیطی شود. به عقیده آنها:

موج های جدید و دراماتیک اعتراضات ضد جهانی سازی، سیاست های جهانی را بی ثبات می کنند. نهادهای حکومت جهانی با بحران مشروعیت مواجهند. مأموریت سیاسی آنها با ایدئولوژی نتولیبیرال توجیه می شود. اینها تنها بازسازی و تنظیم جدید استثمارگران سرمایه داری نوین هستند. (۲۰)

این موارد همگی از نگاه رادیکال مارکسیسم کلاسیک برمی خیزد که در نهایت توصیه می کند که با مخالفت شدید و تظاهرات گسترده و خشونت آمیز علیه تمام اجلاسهای WTO، بانک جهانی، نفتا، گروه ۸، اجلاس داووس و ... جهان را علیه مشکلات ناشی از پروژه و برنامه محرمانه جهانی سازی آگاه سازند. (۲۱)

ب) نظریه های سازگار با جهانی شدن

اما در کنار مخالفان جهانی شدن، گروهی از متفکران نیز هستند که این پدیده را وضعیت نوین و مرحله ای جدید در تاریخ بشر می دانند که همه چیز، از علم و آگاهی انسان گرفته تا نحوه زیست اجتماعی اش را دگرگون ساخته و ماهیتی جدید بدان خواهد بخشید. تونی مک گرو^۱ و

دیوید هلد^۱ اساتید مدرسه اقتصادی لندن (LSE) در کتابی تحت عنوان "تغییر و تحول جهانی"^۲ آورده‌اند که جهانی شدن فرایندی گریزناپذیر است که فرایندهای دیگری را نیز در درون خود جای داده است و تحولی بنیادی در فضای سازمانی و روابط اجتماعی و کنش‌های متقابل قدرت به وجود می‌آورد. این تحولات بنیادین، پروژه نیستند؛ بلکه مقتضیات خاص تاریخی جدیدی به شرح زیر آنها را پدیدار ساخته است:

- گسترش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به فراتر از مرزهای سیاسی، مناطق و قاره‌ها
- جریان آزاد تجارت، سرمایه، پول، فرهنگ و اقتصاد
- گسترش ارتباطات جهانی و نظام‌های جهانی حمل و نقل و ارتباطات که موجب درهم آمیختگی اندیشه‌ها و علوم می‌شود.

- از میان رفتن مرزهای بین امور محلی و جهانی
همه اینها گویای آنند که ماهیت پدیده‌های اجتماعی در حال تغییر است و این امر می‌تواند جهان دیگری را پیش‌روی ما پدیدار سازد. (۲۲)

این گونه برداشت‌ها که عمدتاً در محیط نظریات مدرنیستی قابل فهم است، در بسیاری از مراکز تحقیقاتی مثل مرکز تحقیقاتی دانشگاه UCLA دنبال می‌شود. آنها تنها مفاهیم و ارزش‌های لیبرالیسم کلاسیک مثل اقتصاد بازار آزاد، حقوق بشر، دموکراسی را به عرصه جهانی تعمیم می‌دهند و همچون فرانسیس فوکویاما، اعتقاد به جهانی شدن تدریجی ارزش‌ها و بنیادهای لیبرال - دموکراسی دارند و در انتظار پیروزی و گسترش جهانی آن می‌باشند.

اما اندیشمندانی نیز هستند که جهانی شدن را پایان دوران مدرنیته و آغاز یک دوره جدید در تاریخ جهان می‌دانند. مارتین آلبرو^۳ از جمله بارزترین این متفکران است که اندیشه خود را بر دو پایه قرار می‌دهد. از نظر او:

۱- دوران مدرنیسم به پایان رسیده و زمان اندیشیدن در آن سوی مدرنیسم فرا رسیده است.

۲- عصر جدیدی آغاز شده که در آن، جهان کاملاً تغییر چهره داده و تبدیل به یک کل واحد

شده است. (۲۳)

1- David Held

2- Global Transformation

3- Martin Albrow

این عصر جدید، عصر جهانی است؛ عصری که در آن همه چیز به گونه‌ای در اندازه‌های جهانی مطرح می‌شود. در این عصر جدید، به جای دولت ملی و اتباع آنها، "انسانیت" مطرح است؛ انسانیتی که در عرصه جهانی حیاتی جدید یافته است و این حیات جدید در قالب مدرنیته قابل فهم و درک نیست. البته او مدعی نیست که پست مدرن است، بلکه بحث خود را فراتر از رویارویی مدرنیست‌ها و پست مدرن‌ها می‌داند. اما در نهایت، اندیشه او را می‌توان در محیط پست مدرنیسم مورد توجه قرار داد. عصر جهانی از نظر او دو ویژگی اساسی دارد. نخست آنکه، در این عصر زندگی مردم جهانی شده و جهان‌گرایی و جهانی شدن به زندگی اجتماعی مردم معنی می‌بخشد. در این فضا، بسیاری از آن‌چه در دوران مدرنیته منفی تلقی می‌شد، مثبت انگاشته می‌شود و تجربیات مردم در شرایط جهانی، از طریق صورت‌بندی‌های مختلف اجتماعی خود را نشان می‌دهد.

دوم آنکه، با توجه به اهمیت فراوان نظریه در عصر جدید و جهان نوین، نظریه‌ها و اندیشه‌ها فراتاریخی شده^۱ و از استعداد بین فرهنگی^۲ برخوردار می‌شوند. از نظر آلبرو در عصر جهانی نه فقط ارزش‌ها، اعمال، تکنولوژی و سایر محصولات انسانی ابعادی جهانی می‌یابند و خدمات جهانی نقش مهمی در فعالیت‌های انسانی بازی می‌کنند و نهادینه می‌شوند، بلکه آگاهی انسان‌ها از این فرایندها جنبه‌ای جهانی می‌یابند. سیستم‌ها و ساختارهای جدید در پیکره نوینی قرار گرفته و در یک کلیت جهانی معنی می‌گیرند. آگاهی و اطلاعات انسان‌ها نیز جهانی می‌شود. آلبرو در این باره می‌نویسد:

مشخصه سیاست در عصر جدید ناسیونالیسم نیست، ویژگی‌هایی که می‌توانیم درباره آن بحث کنیم، عبارت است از جهان‌گرایی، تعهد به ارزش‌های جهانی، جنبش‌های فکری و تعاریفی که به وسیله آنها ذهنیت مردم در عرصه تمامی دنیا شکل می‌گیرد. (۲۴)

وی هم‌چنین در توضیح وضعیت نوین جهانی می‌نویسد:

البته سخن از دولت جهانی در این میان چندان مناسب نیست. زیرا مفهوم دولت در ادبیات کنونی معنایی مدرنیستی دارد و دولت به آن معنی، جایی در

جامعه جهانی ندارد. اصولاً مفهوم مدیریت کردن و اداره و کنترل کردن در بطن مفهوم دولت است که در عصر جدید و جامعه جهانی چندان مفهومی نخواهد داشت. اما به هر حال، نوعی از سازماندهی منابع، امکانات، جنبش‌ها، نهادها و حرکت‌هایی در عرصه جهانی وجود خواهد داشت که البته به معنی سنتی نمی‌توان نام دولت بر آن نهاد. باید توجه داشت که مفاهیم سیاسی و فرهنگی در عصر جدید خارج از حیطه دولت‌های ملی مطرح می‌شوند. (۲۵)

رولند رابرتسون نیز که از مشهورترین نظریه‌پردازان جهانی شدن است، زاویه دیدی نزدیک به مارتین آلبرو دارد. به نظر رابرتسون، برای مطالعه پدیده جهانی شدن نیاز به ایجاد یک تحول بنیادی در علوم اجتماعی کلاسیک می‌باشد. با ابزار این علوم که به‌طور عمده ابزاری مدرنیستی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی در داخل چارچوب مرزهای دولت‌های ملی است، امکان مطالعه امر جهانی وجود ندارد. از نظر وی:

بسیاری از نظریات اجتماعی هم محصول روند جهانی شدن بوده‌اند و هم عکس‌العملی آشکار برای مخالفت و مقابله با آن. (۲۶)

لذا در شرایط نوین باید کوشید تا تحول روش‌شناختی لازم را در علوم اجتماعی کلاسیک به وجود آورد. براین اساس، رابرتسون معتقد است:

جهانی شدن هم یک مفهوم برای بیان واقعیت جاری در جهان است و هم مبین یک نوع آگاهی و ادراک از جهان که آن را به‌عنوان یک کل مورد توجه قرار می‌دهد. (۲۷)

از نظر رابرتسون، جهان از پنج مرحله عمده عبور کرده و به صورت یک کل یکپارچه در آمده است. مرحله نخست، از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن هجدهم می‌باشد که مانند دوران شکل‌گیری یک جنین در شکم مادر، شرایط اولیه شکل‌گیری امر فراملی پدید آمد. مرحله دوم تا پایان دهه هفتاد در قرن هجدهم است که رفته‌رفته بشریت و انسانیت به‌عنوان یک پایه و یک آرمان وارد گفتمان جهانی‌اندیشی شد و سازمان‌ها و قراردادهایی نیز برای آغاز آن منعقد گشت. مرحله سوم نیز تا سال ۱۹۲۵ است که جامعه ملی شکل کامل به خود می‌گیرد اما در کنار آن، مفاهیم جهانی، اشکال جدید ارتباطات، جامعه ملل و تقویم جهانی نیز پدیدار می‌شوند. در مرحله چهارم، رقابت برای حاکمیت جهانی - در فاصله سال‌های ۱۹۲۵-۶۵ - وجود دارد و در

مرحله پنجم که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ است، دوران عدم قطعیت و بروز بحران‌هایی است که ماهیت جهان را تغییر می‌دهد. شکل‌گیری تدریجی ارزش‌ها و آگاهی جهانی، تکیه بر ارزش‌های فرامادی و افزایش چشم‌گیر نهضت‌ها و سازمان‌های جهان‌شمول و در نهایت، پایان جنگ سرد، شرایط را برای شکل‌گیری امر جهانی فراهم ساخت. اینک، بشر در شرایط نوینی قرار گرفته است که هویت، نیازها و زندگی اجتماعی او از چارچوب مرزهای ملی فزاینده‌تر شده و ماهیتی جهانی پیدا کرده است. این وضعیت جدید، جهانی شدن نام دارد که در آن یک فرهنگ جهانی نیز به تدریج در حال شکل‌گیری است. (۲۸)

اینکه فرهنگ و هویت فرهنگی انسان‌ها در عصر جهانی شدن چه وضعیتی پیدا می‌کنند، موضوع مورد مجادله بسیاری از نویسندگان است. در این میان، اندیشمندی با نام گوردن متیوز^۱ با نوشتن کتابی تحت عنوان "فرهنگ جهانی - هویت فردی"، برداشت جالبی را در این زمینه مطرح می‌کند. سؤال او این است که آیا می‌توان در جهان جدید معنایی مشخص برای مثلاً آمریکایی بودن، ژاپنی بودن یا چینی بودن یافت؟ وی سه گروه اجتماعی و سه گرایش عمده در میان آمریکائیان، ژاپنی‌ها و هنگ‌کنگی‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد: مسیحیان اوانجلیک امریکایی و معنویت‌گرایان امریکایی، کاتویست‌ها و سنت‌گرایان ژاپنی و روشنفکران هنگ‌کنگی.

مسئله او این است که آیا در عصر جهانی شدن می‌توان وجوه مشخصه و ممیزه‌ای برای این هویت‌های مختلف به دست آورد؟ نتیجه تحقیقات او نشان داد که در دنیای جدید و در عرصه فرهنگ جهانی، سوپرمارکتی از ارزش‌ها، باورها و سنت‌ها وجود دارد که افراد بشر با برگزیدن بخشی از آنها، هویت فردی خود را تشکیل می‌دهند. هویت در جهان جدید بیشتر فردی است (۲۹) و فرد است که با ابزار ارتباطات و امکانات اقتصاد جهانی، امکان ورود به سوپرمارکت جهانی و گزیدن هر آنچه که بر وفق مراد اوست را پیدا می‌کند و هویت خویش را شکل می‌دهد. در نتیجه، جهانی شدن از نظر متیوز، هویت‌های ملی - منطقه‌ای را در مجموعه فرهنگ جهانی درهم می‌آمیزد و این امکان را برای افراد فراهم می‌سازد که هویت مستقلی بنا استفاده از دستاوردهای گوناگون فرهنگی بیابند. بدین گونه، هویت‌یابی افراد و اهمیت‌یابی افراد آگاه و کارآمد، محصولات نهایی فرایند جهانی شدن هستند.

نتیجه‌گیری

پس از این گذار کوتاه بر نظرات مخالف و سازگار با جهانی شدن، آیا می‌توانیم یکی را به عنوان نظریه برگزیده و برتر انتخاب کنیم و دیگران را به دور ریخته و باطل بخوانیم؟ یکی از خصوصیات عصر جهانی شدن، عدم قطعیت در قضاوت‌های نظری است. به جز برخی دیدگاه‌های مارکسیستی، مابقی نظرها در دو چیز باهم اشتراک داشتند. یکی اینکه جهانی شدن پدیده‌ای گریزناپذیر و موجود در عالم است که بنیاد جدیدی را بر زندگی انسانی حاکم ساخته و شاخص‌های مشخصی در عرصه اقتصاد، فرهنگ، سیاست و امنیت دارد و دوم آنکه، نمی‌توان با سلاح رد و ابطال کامل و یا تأیید و تصدیق قاطع به سراغ این پدیده رفت. وجود مفهوم "شدن" در درون اصطلاح جهانی شدن، گویای سرشت در حال تحول آن است و این سرشت، وجود یک قضاوت نهایی درباره آن را نفی می‌کند. اما برای ما مشخص می‌کند که برای دریافت و اقدام درست در مقابل آن، چاره‌ای جز بازاندیشی در مبانی دانش کلاسیک خود و شیوه‌های سنتی فهم مسائل جهانی نخواهیم داشت.

سؤال گریزناپذیری که تقریباً همه متفکران در عرصه جهانی شدن مطرح کرده‌اند، این است که در جریان شکل‌گیری امر جهانی، آیا جایی و نشانی برای امور محلی و بومی به خصوص در عرصه فرهنگ باقی خواهد ماند؟ پاسخ دادن به این سؤال که از مهمترین دغدغه‌های روشنفکران امروزی به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه‌ای است که فرهنگ‌های کهن دارند، تحقیق جداگانه‌ای می‌طلبد، اما به نظر می‌رسد که طرح صحیح مسأله می‌تواند بخشی از پاسخ آن را نیز در بر داشته باشد. رولند رابرتسون مفهومی را با عنوان "جهان شمولی امر محلی"^۱ و "محلی شدن امر جهانی"^۲ پیش می‌کشد. هدف او مانند اکثر صاحب‌نظران جهانی شدن، حتی اقراطی‌ترین آنها، این است که نشان دهد این فرآیند تمامی پدیده‌های خاص و فرهنگ‌های بومی را نابود نخواهد کرد، بلکه در بستر جهانی، جایگاه و چهره‌ای جدید به آنها خواهد بخشید.

منابع و یادداشت‌ها:

- 1- Ulrich Beck, *What is Globalization?*, Translated by Patrick Camiller, Cambridge, Polity Press, 2000, PP: 3-4.
- 2- *Ibid*, P. 11.
- 3- [www. center for globalization and policy research/UCLA ac.](http://www.centerforglobalizationandpolicyresearch/UCLA.ac)
- 4- *Ibid*.
- 5- [www. world trade organization. com](http://www.worldtradeorganization.com)
- 6- [www. unesco. com](http://www.unesco.com)
- ۷- حسین سلیمی، فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۴۰۰-۳۵۰.
- نیز ن. ک. به:
- Gordon Mathews, *Global Culture*, NewYork, Routledg, 2000
- ۸- حسین سلیمی، همان، بخش دوم.
- 9- Noam Chomsky, "on Peace and War" in: [www.nato content. com.](http://www.natocontent.com)
- 10- Immanuel Wallerstein, *The Modern World System*, NewYork, Academic Press, 1974, PP. 4-6.
- ۱۱- امانوئل والرشتاین، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، ترجمه بیروز ایزدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۲۹.
- 12- Mark Rupert, *Ideologies of Globalization*, NewYork, Routledge, 2000, PP. 1-6.
- 13- *Ibid*, PP. 20-30.
- 14- *Ibid*, PP. 42-50 & 65-70.
- 15- Jashua Karliner, "The Corporate Planet: Ecology and Politics" in: *The Age of Globalization*, Sierra Club Book, 1997.
- 16- Wallden Bello, "The Struggle for a Deglobalized World" in: *United Nations Millenium Conference*, Tokyo, January 2000, from: [www. un.com.](http://www.un.com)

17- Anderca Cornia, "Inequality and Poverty Trends in Era of Liberalization and Globalization", in: *Op.cit.*

۱۸- رجوع شود به:

- K.s. Jomo & N.Shyamala, *Globalization Versus Development*, NewYork, Palgrave, 2001.

19- www.globalism.com

20- www.endgame.org

21- www.globaleexchange.org

22- D. Held & Tony McGrw, *Global Transformation*, London, LSE, 2001.

23- Martin Albrow, *The Global Age*, Cambridge, Polity Press, 1996, P:2.

24- *Ibid*, P. 140.

25- *Ibid*, P.166.

26- Roland Robertson, *Globalization, Social Theory and Global Culture*, California, Sage, 1992, P. 20.

27- *Ibid*, PP. 1-2.

28- *Ibid*, PP. 49-61.

۲۹- رجوع شود به:

- Gordon Mathews, *Global Culture / Individual Identity*, New York, Routledge, 2000.



پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ